



چگونه آمریکا، اوکراین را پای منافع و سیاست‌های خود قربانی کرد؟

آتش افروز با نقاب میانجی



سرمقاله

برخی تحلیلگران معتقدند رهبران غرب کاملاً عامدانه زمینه را برای جنگ اوکراین گام‌به‌گام طراحی و ایجاد کردند. براساس این تحلیل، محاسبه و برنامه آنان از این قرار بود که روسیه در باتلاق اوکراین گیر کرده و تا دهه‌ها قادر به بازیابی قدرت خود نخواهد بود. اوکراین در این بازی، صرفاً مهره‌ای برای سیاست‌های بزرگتر بود.

به هر ترتیب امروز بعد از حدود چهار سال از آغاز جنگ، آمریکا همچنان منافع اقتصادی و امنیتی خود را در صدر سیاست‌ورزی خود می‌داند و در این مسیر حاضر به قربانی کردن اوکراین نیز هست. تا جایی که چندی پیش رئیس جمهور اوکراین به صراحت از دوراهی سخت پیش روی کشور خود گفت؛ حفظ کرامت یا حفظ پشتیبانی آمریکا.

باید منتظر ماند و دید نتیجه این وضعیت پیچیده چه می‌شود اما به هر ترتیب، یک چیز واضح است؛ امروز حتی اروپا به عنوان متحد سنتی و دیرینه آمریکا، دریافتنه است که آمریکا دیگر حامی و شریکی قابل اعتماد و اتکا نیست و اروپا برای تأمین منافع و امنیت خود باید روی پای خودش بایستد. ■

در کتاب خاطرات خود در سال ۲۰۱۴ با عنوان «وظیفه»، اذعان کرد که «تلاش برای ورود گرجستان و اوکراین به ناتو واقعاً زیاده‌روی بود».

سیاست مخرب آمریکا به همین جا ختم نشد؛ او‌اخر سال ۲۰۱۳ و اوایل سال ۲۰۱۴ واشنگتن رسماً سعی کرد دولت وقت کیف را سرنگون کند. دولتی که کمتر کسی آن را حامی روسیه می‌داند و سعی داشت سیاستی میانه را در پی بگیرد اما این برای کاخ سفید خوشایند نبود. مکالمه تلفنی فاش شده بین ویکتوریا نولاند، معاون وزیر امور خارجه، و جفری پیات، سفیر وقت آمریکا در اوکراین، میزان دخالت واشنگتن در امور یک کشور مستقل را تأیید کرد.

پس از آن‌که مسکو، کریمه را با استفاده از نیروی نامی به خاک خود ضمیمه کرد و هشدار داد سیاست‌های غرب، وضعیت را تشدید می‌کند، واشنگتن همچنان از عقب‌نشینی خودداری کرد. در عوض، دولت‌های ترامپ و سپس بایدن سلاح‌ها را به اوکراین سرازیر کردند، مانورهای نظامی مشترک بین نیروهای آمریکایی و اوکراینی را تصویب کردند و حتی متحدان را ترغیب کردند که اوکراین را در مانورهای جنگی ناتو بگنجانند.

توسعه طلبانه آمریکا در قالب گسترش ناتویکی از اصلی‌ترین زمینه‌های درگیری خونبار اخیر است. جورج کنان، دیپلمات مشهور و معمار فکری سیاست مهار شوری در طول جنگ سرد، در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز در سال ۱۹۹۸، با آینده‌نگری هشدار داد که حرکت ناتو به سمت شرق چه چیزی را به حرکت در خواهد آورد. او اظهار داشت: «من فکر می‌کنم این آغاز یک جنگ سرد جدید است. من فکر می‌کنم روس‌ها به تدریج واکنش کاملاً نامطلوبی نشان خواهند داد و این بر سیاست‌های آنها تأثیر خواهد گذاشت. من فکر می‌کنم این یک اشتباه غم‌انگیز است.»

اما در غرب سرمست از فروپاشی بلوک شرق و نظام تک‌قطبی، گوش شنوایی برای چنین هشدارهایی وجود نداشت. در دور نخست لهستان، جمهوری چک و مجارستان به عضویت ناتو درآمدند. دور دوم جمهوری‌های بالتیک را دربرگرفت و بالاخره نوبت به گرجستان و اوکراین رسید؛ بیخ گوش روسیه. دیگر موضوع فقط تهدید امنیتی نبود و انگار غرب اصرار داشت که مسکو را تحقیر کند. رابرت ام. گیتس، که در دولت بوش و باراک اوباما به عنوان وزیر دفاع خدمت کرده بود،

وضعیت امروز جنگ اوکراین به یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های جهانی تبدیل شده است. از یک سو دولت اوکراین با چالش‌ها و مشکلات داخلی قابل توجهی - مثل کمبود نیروی انسانی و پرونده‌های سنگین فساد- روبروست و در سوی دیگر میدان روسیه است که علی‌رغم تلفات و خسارات مختلف، روی زمین دست برتر را دارد. این جنگ دو بازیگر مهم و اصلی دیگر نیز دارد. اروپا که این جنگ را جنگی حیاتی و سرنوشت‌ساز برای خود می‌بیند و نسبت به چگونگی پایان آن بسیار حساس و هراسان است. بازیگر دیگر آمریکا است که رفتاری چندان‌ه و حتی متناقض را می‌توان از سوی آن دید.

آمریکا امروز خود را میانجی میان دو طرف جنگ معرفی کرده و در ظاهر به دنبال پایان درگیری است اما در عین حال از ابتدای جنگ در کنار اوکراین بوده و از آن حمایت تسلیحاتی، اطلاعاتی و مالی کرده است. این حمایت در برابر نقش واقعی وریشه‌ای آمریکا در این جنگ، ناچیز به نظر می‌رسد. درواقع می‌توان گفت آمریکایی‌ها به دنبال خاموش کردن آتشی هستند که از دود دهه پیش خود جرقه آن را زدند. سیاست‌های

الله اکبر؛ این صدای ملت ایران است. الله اکبر. دلاورمردان غیور سپاه و ارتش جمهوری اسلامی ایران، ما مردم به شما درود می‌فرستیم و از اینکه دارید از کبان کشور عزیزمان دفاع می‌کنید به شما افتخار می‌کنیم. شما همه

سید
 بن‌سیرت‌باز است

فرزند ایران

مهمان ویژه

با عشقی مادرانه، آلبوم عکس را ورق میزد. چشمانش بارانی بودند. نم‌اشک را از پای چشم‌هایش گرفت و گفت: «امیر حسین با سپرعمویش حمیدرضا مثل برادر بودند. شوخ طبع و مهربان و مؤدب؛ و از شاگردان شهید صدر زاده. وقتی آقا مصطفی شهید شدند، بچه‌های مسجد امیرالمؤمنین گه‌نزد دیگر هدفشان فقط شهادت بود.» مادر آلبوم را بیست و ادامه داد: «از آن روز به بعد کار امیرحسین شد راضی کردن پدر برای رفتن به سوریه. اما من، دلم می‌لرزید از رفتن پسر ۱۷ ساله‌ام که نذر امام حسین بود. یک روز امیرحسین تماس گرفت که امروز مهمان داریم و تا به خانه برسد، چندین مرتبه زنگ زد. گفتم: مادر جان، مگه دفعه‌ا لولمان هست که مهمان می‌آید؟ گفت: «نه! ولی این مهمان خیلی خاص است.» وقتی رسید، تنها بود. بسته‌ای را که همراهش بود، باز کرد و گفت: «(مهمان ویژه، این پرچم حرم حضرت رقیه  است.) با گریه قسمم داد که به رفتنش رضای قلبی داشته باشم.» سالها گذشت. تیرماه ۱۴۰۴ امیرحسین ۲۹ ساله‌شده بود و ده‌ماه از نامزدی‌اش می‌گذشت. چند روزی بود که حمیدرضا شهید شده بود و همه منزل عمویش جمع شده بودیم. امیرحسین، هنوز مأ‌موریت بود ولی تلفنی از پدر خواست که به منزل بیایند. آن شب همه دور هم بودیم. فردا همان روزی بود که امیرحسین موسوی با وساطت مهمان ویژه‌اش، به استاد و سپرعموی شهیدش پیوست.  محدثه پارسى

بنی آدم اعضای یکدیگرند

یک ایران، همدل است



برگزاری مراسم تجلیل از مادران و همسران شهدای استان قزوین در سالن اجتماعات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی 



روایت دیدار

مهسا، حمید و دختران

درست واسط ردیف اول، مهسا مرادیان همسر شهید حمیدرضا موسوی از شهدای جنگ ۱۲ روزه، نوزادی را به سینه چسبانده. بش‌رای ده روزه‌را. (حمیدرضا روز دوم جنگ، اومد خونه، اسم بشری روانتخاب کرد، نورابو سید، فاطمه، و مثل هر شب خوابوند و رفت. رفت و برگشت) مهسا متولد ۷۹ است. یازده سال از من کوچک‌تر. گوشه لبش بالا می‌رود (حمیدرضا سه تادختر می‌خواست، خدا هم بهش داد) فاطمه ۳،۵ ساله، نورا ۲ ساله، و بشری که پدرش را ندید. (فاطمه‌م افسرده شده. خیلی به پدرش وابسته بود. هر شب حمید می‌خوابوندش. حالا شب‌ای خوابه. هی می‌پرسه خدا خودش بابانداره که بابای من رو گرفته؟) پرسیدم: (چه جوابی بهش می‌دی؟) «گفتم دعا کن اسرائیل بمیره تا بابا با برگرده» مهسا تیر آخر ا‌رام می‌زند: «پیکرش برنگشت کامل... یه تیکه استخون سوخته بازوش فقط... قدش بلند بود... کنش اندازه یه استخون» نفس نمی‌کشم. همه این حرف‌ها را با آرامش می‌زند. می‌گوید بنویس قصه‌ام را. سخت است شرایطم. دلم می‌خواهد آدم‌ها حمیدرضا را بشناسند. به قصه همه شهدایی فکر می‌کنم که هیچ‌وقت گفته و نوشته نمی‌شوند. می‌گویم (می‌نویسم. خیالت راحت)

خرده روایت‌هایی از دیدار زنان و دختران با رهبر انقلاب در حسینیه امام خمینی  فریناز ربیعی